

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۵، شماره ۵۷، پاییز ۱۴۰۲، صص ۵۴۰-۵۶۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۴

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.1968966.2598](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1968966.2598)

تحلیل سیر فردیت یونگی در داستان دقوقی از مثنوی معنوی

مینا جانی^۱، دکتر تورج عقدایی^۲، دکتر مهری تلخابی^۳، دکتر نزهت نوحی^۴

چکیده

یکی از مهم‌ترین نظریه‌هایی که معانی درونی و پنهان قصه را مبنای تفسیر خود قرار داده، نظریه روان‌کاوی است. در عصر حاضر، با پیوند هر چه بیشتر ادبیات و روان‌شناسی، می‌توانیم راهی به سوی کشف معنای نهفته در متون بیابیم. نظریه فردیت یونگ تحقق کهن‌الگوی خویشتن یعنی تعادل بین امور بیرونی و امور درونی که میل به سوی تکامل دارد را در فرد مرور می‌کند. برآنیم تا با این دیدگاه با خوانشی متفاوت این داستان از مثنوی را بازخوانی نماییم. از آن‌جا که مولانا عارفی است که دارای ذهن نمادگرا بوده و مثنوی را در قالب یک اثر رمزی سروده است، دارای قابلیت بررسی نقد کهن‌الگویی است لذا پژوهش حاضر سعی بر این دارد؛ با تحلیل محتوا، نمادها و کهن‌الگوهای داستان دقوقی را استخراج نماید و با فهم آن‌ها و تطابق با نماد برابر برای آن‌ها، براساس نظریه فردیت یونگ، این فرآیند را ترسیم نماید. نتیجه پژوهش حاکی از این است که مولانا در دستیابی به فرآیند فردیت در این داستان، تعالی با اصول عرفانی را مطرح نموده است و در نهایت هدف مولانا که رسیدن به کمال و خودشناسی است با نظریه یونگ هم‌سوئی دارد. این پژوهش با روش کتابخانه‌ای - اسنادی، با رویکرد تحلیلی - توصیفی بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: یونگ، مثنوی، کهن‌الگو، فردیت، ناخودآگاه جمعی، خود.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

Minajani1497@gmail.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. (نویسنده مسؤول)

dr.aghdaie@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

Mehri.talkhabi@gamil.com

^۴ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

Noohi- Nozhat @ yahoo.com



مقدمه

امروزه یکی از موضوعاتی که در بین منتقدان، پژوهشگران و مخاطبان ادبیات جایگاهی ویژه پیدا کرده است، نقد متون ادبی است. در این میان یکی از انواع نقدهایی که بسیار مورد توجه است، نقد روانشناسانه یا نقد روانکاوی است. اگرچه در تاریخ نقد ادبی ایران و یونان اشاره‌هایی گذرا به این نوع از نقد می‌توان یافت؛ اما رشد نقد روانکاوی در جهان از طریق ترجمه آثار روانشناسان بزرگی مثل فروید، آدلر و یونگ صورت گرفت. منتقد در این نوع از نقد، روح هنرمند را می‌شکافد و به لایه‌های پنهان روح و ذهن او پی می‌برد و از این طریق هنر او را که در این جا منظور ادبیات و شعر است، بهتر می‌شناسد و به دیگران نیز بهتر می‌شناساند. کارل گوستاو یونگ، روانشناس بزرگ سوئیسی، مکتبی را به نام روانشناسی تحلیلی پایه‌گذاری کرد. یکی از امتیازات این مکتب این است که او توجه وافری به اساطیر و کهن الگوها دارد. کهن‌الگو نامی است که یونگ از طریق آن، محتویات ضمیر ناخودآگاه جمعی را یعنی ضمیری که در بین همه آدمیان مشترک است، شرح و توصیف می‌کند. البته یونگ برای بیان این مفهوم از واژه‌های دیگری مثل صورت مثالی، تصاویر ازلی و ... نیز بهره می‌گیرد. یونگ معتقد است محتویات کهن الگوها خود را به صورت اسطوره‌ها متجلی می‌کنند. به فراخور توجه یونگ به کهن‌الگوها و اساطیر، نوع دیگری از نقد در میان روانشناسان و منتقدان رواج پیدا کرد به نام نقد کهن‌الگویی یا نقد اسطوره‌ای نگاه ما در این پژوهش مبتنی بر هر دو نوع از نقد است.

یکی از بخش‌های مهم مبانی روان‌شناسی یونگ نظریه فرآیند فردیت است که نشان دهنده کامل شدن بشر در مسیر رشد و تعالی همه جنبه‌های وجودی اوست. برای این منظور از روش‌های جدید بررسی آثار عرفانی فارسی که نقد کهن‌الگویی است؛ بهره می‌بریم. اصطلاح «کهن‌الگو»، توسط یونگ برای روشن ساختن محتویات ضمیر ناخودآگاه جمعی به کار برده شد. تحقیقات میان رشته‌ای در دوران ما به سرعت رشد کرده و زمینه مطالعه در رشته‌های گوناگون را در ارتباط با یکدیگر فراهم نموده است. پیوند بین ادبیات و روان انسان همواره از کیفیتی متقابل برخوردار است. روان انسان، ادبیات را می‌سازد و ادبیات روان انسان را رشد می‌دهد. فرآیند فردیت، دانسته کنار آمدن با خود است، در نتیجه منجر به رشد روانی و بلوغ شخصیتی می‌شود. نظریه یونگ به اندیشه‌های عرفانی مولانا بسیار نزدیک بوده است. اما آنچه

یونگ تحت عنوان «فرآیند فردیت» مطرح کرده که پایه و اساس آن خودشناسی و رویارویی با سایه و متوقف کردن فرافکنی‌ها و دور افکندن نقاب‌ها و رویارویی با «خود حقیقی» بوده است؛ قرن‌ها قبل در مثنوی مولوی در نهایت روشنی و سادگی، بسیار کامل و رسا بیان شده است. مولوی مسیر رسیدن به کمال و تعالی مطلوب را با نمادها و رمز و اژه‌ها نشان می‌دهد و ما در این پژوهش تلاش دریافتن و رمزگشایی آن نمادها داریم. درگذر از فرآیند فردیت، شخص با جنبه‌هایی از تمایلات ناشناخته و یا سرکوب‌شده شخصیت ناخودآگاه آشنا می‌شود و با بازشناسی و جذب آن‌ها تجربه‌ای درونی را می‌آزماید؛ تجربه‌ای که در واقع مکاشفه‌ای روحانی برای وصول به تعالی روانی و کشف خویشتن حقیقی است. لازمه این تعالی نیز درگیر شدن با اشکال نمادین ضمیر ناخودآگاه یا همان کهن‌الگوهاست. وجود نمادهای کهن‌الگویی بسیار در داستان دقوقی و کراماتش تا حدود زیادی با الگوی یونگ مطابقت دارد و نیز نمادهایی هم وجود داشت که گاهی با الگوی یونگ همپوشانی کامل نداشت و صورت مثالی بودند (به دلیل تفاوت فرهنگی و عرفان شرقی) ولی در نتیجه و غایت همسو بود، برخی از این مولفه‌ها عبارتند از: نقاب، سایه، ناخودآگاه، سفر، خود و ... که هرکدام به نوعی با فرآیند فردیت ارتباط پیدا می‌کند و محور کار ما براساس همین مولفه‌ها و عناصر شکل گرفته است.

در پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و ابزار مطالعه کتابخانه‌ای سعی داریم، که با مولفه‌های نظریه فردیت، داستان دقوقی از مثنوی را رمزگشایی نماییم؛ و تاثیر کهن‌الگوهای یونگی، چون: پیر دانا، سایه، سفر را در سیر فردیت یافتن، در این داستان نشان بدهیم.

پیشینه تحقیق

در زمینه نقد و بررسی فرآیند فردیت در آثار مختلف، مقالاتی کار شده که از جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

زمان احمدی، محمدرضا و الهام حدادی. (۱۳۸۹). «تحلیل کهن‌الگویی داستان پادشاه و کنیزک» زبان و ادب پارسی. ش ۴۵. صص ۱۰۴-۸۷.

محمودی، محمدعلی و علی‌اصغر ریحانی فرد. (۱۳۹۱). «تحلیل کهن‌الگویی حکایت «پادشاه و کنیزک» مثنوی براساس دیدگاه یونگ». پژوهشنامه ادب غنائی. ش ۱۸. صص ۱۶۶-۱۴۵.

تلخابی، مه‌ری و عقدایی، تورج. (۱۳۹۵). «تفرّد در آثار سعدی در پیوند با سایه، نقاب، آنیما»، فصل‌نامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۰.

عقدايي، تورج. (۱۳۹۴). «فرآیند فردیت سیواش». فصل‌نامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، ش ۸۰.

بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که پژوهشی درباره داستان دقوقی از منظر الگوی فرایند فردیت یونگ تاکنون صورت نگرفته است.

روش تحقیق

در این مقاله ابزارگردآوری مطالب، کتابخانه‌ای- اسنادی می‌باشد؛ که با رویکرد تحلیلی - توصیفی به کاوش در متن داستان دقوقی از مثنوی معنوی پرداخته، رویکرد تحقیق نقد کهن الگویی بر مبنای نظریه فردیت یونگ است. نمادهای کهن الگویی، طبقه‌بندی شده سپس با رویکرد تحلیلی مولفه‌های فردیت یونگی در داستان رمزگشایی شده است.

مبانی تحقیق

کارل گوستاو یونگ (Carl Gustave, Jung)

یونگ پس از فروید پر آوازه‌ترین روان‌کاو قرن بیستم است. آرا و عقاید او در زمینه‌های گوناگون روان‌شناسی، قوم‌شناسی، دین و عرفان، بحث و جدل‌های بسیار برانگیخته و بینش و واکنش بسیاری از محققان را در زمینه‌های هنری و علوم انسانی تحت تأثیر قرار داده است. یونگ که به یادبود نام پدر بزرگش، نام‌گذاری شده بود در بیست و شش ژوئیه سال ۱۸۷۵ در دهکده کوچکی به نام کسویل واقع در شمال شرقی ایالت تورگووی، از ایالت‌های آلمانی زبان سوئیس، در خانواده‌ای روحانی متولد شد. کارل گوستاو یونگ شخصیت انسان را شامل جنبه‌های متضاد و متعارضی می‌دانست که ایجاد تعادل بین آن‌ها به خودشناسی منجر می‌شد. وی با اینکه زیرساخت‌های اندیشه‌اش درباره ناخودآگاه جمعی و روان‌شناسی را مدیون فروید بود اما ضمن استفاده از نظریاتش، آن را توسعه بخشیده و در قالب کلماتی دیگر و جامع‌تر، در روان‌شناسی تحلیلی خود به کار بست. در واقع، آنچه را فروید در قالب نهاد، من و فرامن بازگو کرد، یونگ در چهار اصل: تضاد، تعادل، آنتروپی و تعادل حیاتی توضیح داد (ر.ک: اسنودن، ۱۳۹۲: ۹۷-۹۹)؛ چهار اصلی که در سفر روان، شخص به فردیت و خود حقیقی خویش دست می‌یابد. وی، جریان فردیت را یک جریان اساسی زیستی می‌دید که در تمام موجودات زنده وجود دارد و هدف آن تمامیت و به کمال رسیدن است (ر.ک: همان:

۹۸). یونگ در سال‌هایی که فعالیت روان‌پزشکی‌اش را آغاز کرد با فروید آشنا شد. رابطه آن‌ها از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۳ ادامه داشت.

نخستین کتاب یونگ با عنوان *سنخ‌های روانی* است که در آن اندیشه تکوین یافته خود را ارائه کرد و آخرین کتاب او *روانشناسی و دین* که مجموعه سخنرانی او در دانشگاه پیل است یونگ بیش از شصت کتاب و مقاله و سخنرانی را منتشر کرد (ر.ک: بیلسکر، ۱۳۹۸: ۲۰-۲۱).

کهن الگو (Archetype)

یونگ محتویات مخزن ناخودآگاه جمعی و تجارب را که از اجداد انسانی و غیرانسانی‌مان به ما رسیده است را آرکی تایپ (Archetype) می‌نامد. که در زبان فارسی تاکنون هشت واژه یا ترکیب مختلف بران ساخته شده است: صورت ازلی، تیپ ازلی، صورت مثالی، صورت اساطیری، آغازینه، سرنمون، کهن‌الگو، دیرین‌گونه. رایج‌ترین معنایی که برای آرکی تایپ به کار می‌برند کهن‌الگو است. که در لغت به معنای مدل یا نمونه اصلی است که سرمشق قالب آماده سایر طرح‌ها است. در ضمیر ناخودآگاه جمعی انسان خصایلی موروثی، غرایز، خواست‌ها و خواهش‌های درونی در کنار تجارب نیاکان ما قرار گرفته‌اند. ساختارهای کهن‌الگو شکل‌های ایستا ندارند. آن‌ها عناصری پویا هستند و به‌وسیله قوای محرکه مانند غرایز خودانگیخته هستند بروز می‌کنند. کهن‌الگوها اسطوره‌ها، ادیان و فلسفه‌هایی را پدید می‌آورند که بر ملت‌ها و تمامی ادوار تاریخ تأثیر می‌گذارند هرکدام را متمایز می‌کنند. هرچه بیشتر به ژرفای ریشه‌های یک نمایه جمعی یا یکی از اصول ادیان فرورویم، بیشتر به شبکه‌های ظاهراً بی‌پایان کهن‌الگوها می‌رسیم. کهن‌الگوها عناصر سازنده ناخودآگاه جمعی بشر هستند که هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و تعبیر ازلی را برای آن می‌آورند (ر.ک: یونگ، ۱۳۷۷: ۱۱۰-۱۶۲).

فردیت (Individuation)

فرآیند فردیت روانی یا کهن‌الگویی باززایی فرآیندی است که طی آن «من» به عنوان مرکز خودآگاهی به «خود» به‌عنوان درونی‌ترین لایه‌ی ناخودآگاهی منتقل می‌شود. در این نقل و انتقال که در واقع، حرکت از جزئیت (من) به سوی کلیت (خود) است، لایه‌های گوناگون شخصیت به شناخت و سازگاری با یکدیگر می‌رسند و خودآگاهی و ناخودآگاهی هماهنگ می‌شوند. این امر سبب پدید آمدن کلیتی روانی می‌شود که همچون دایره‌های بزرگ، لایه‌های روان که عبارت‌اند از خودآگاه، ناخودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی را می‌پوشاند. پس آگاهی انسان را

در مجموعه‌اش در برنمی‌گیرد و در واقع، مجموع ترکیب از محتوای آگاه انسان از سویی و ناخودآگاه وی از سوی دیگر در تکامل روانی وی مؤثر هستند و وسعت ناخودآگاه در این امر معین نیست و نمی‌توان مرزهایش را مشخص کرد و خودآگاهی در این مجموع، شاید به صورت دایره‌ای کوچک است که در میان دایره بزرگ قرار گرفته است (ر.ک: یونگ، ۱۳۹۲: ۲۵۹). بنابراین، در روان‌شناسی یونگ طی این فرآیند بین تمام اجزای روان اتحاد و انسجام ایجاد شده و در آن کل روان به صورت یک پدیده منفرد بروز می‌کند و این یکی شدن و هماهنگی اجزای روان زمانی است که فرد به کمال رشد روانی خود می‌رسد. یونگ معتقد است این فردیت، زمانی محقق می‌شود که شکاف بین ناآگاهی و آگاهی کم‌رنگ‌تر شود.

ناخودآگاه جمعی

بنیادی‌ترین واژه در روان‌کاوی یونگ، ضمیر ناخودآگاه جمعی است؛ اسطوره‌ها، اندیشه‌های مذهبی و رؤیاهایی که میان فرهنگ‌ها و ملل مختلف، مشترک است از جمله محتویات ضمیر ناخودآگاه جمعی است و همان‌گونه که محتویات ضمیر ناخودآگاه فردی به شکل‌های نمادین در رؤیاهای شخص تجلی می‌یابد، محتویات ضمیر ناخودآگاه جمعی نیز در قالب اسطوره‌ها متجلی می‌شود. به عبارت دیگر، اساطیر، گونه‌های رؤیاهای جمعی اند» (سرشار، ۱۳۸۹: ۳۹-۳۷). پورنامداریان به ژرف‌ساخت مشترک تمدن‌ها و فرهنگ‌ها اشاره می‌کند و معتقد است همه انسان‌ها از استعدادها و ظرفیت‌هایی برخوردارند که جنبه عمومی دارد. اختلاف‌های فرهنگی، زمانی، مکانی و تجربه‌های متفاوت شخصی، دستاوردهایی را به ظهور می‌رساند که با وجود تفاوت در روساخت، ژرف‌ساخت یکسانی دارند؛ «... چنان‌که میان افلاطون، سهروردی، مولوی و یونگ درباره ساختار جهان و روان آدمی در ژرف‌ساخت، شباهت‌هایی هست. این شباهت‌ها ناشی از اشتراک استعدادهای انسانی است و در روساخت اگر اختلافی هست، ناشی از اختلاف فرهنگی و زمانی و مکانی است. با طرح مثل افلاطون و صورت مثالی سهروردی و صور معنوی و روحانی زرتشت (فروهرها) و ضمیر ناخودآگاه جمعی یونگ (آرکی تایپ) و آنچه عطار و مولانا درباره «تو» گسترده پنهان یا «من» ملکوتی بی‌نهایت مطرح کرده‌اند، می‌توان به روشنی شباهت این اندیشه‌ها را در ژرف‌ساخت ملاحظه کرد» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۱). یونگ، با طرح و تبیین ناخودآگاه جمعی، گام آغازین را در معرفی بخش عظیم و ناشناخته‌ای از روان آدمی برداشت. با نگاهی تمثیلی اگر خودآگاهی فردی را همچون جزیره‌ای بر پهنای

بیکران دریا فرض کنیم، ناخودآگاه فردی بخش‌های زیرآب این جزایر و ناخودآگاه جمعی کف دریا است که تمام این جزایر بر آن استوار است (ر.ک: شولتز و همکاران، ۱۳۷۰: ۳۲۰). یونگ بر این باور است که ناخودآگاه جمعی دربردارنده کهن‌الگوها است.

خود

معنی خود و خویشتن در نظریه یونگ با مثال‌های دیگری هم بیان شده است. یونگ خود را با مفهوم خدا یا عیسی همسو می‌داند. مسیح از نظر یونگ، تمثیل یک انسان آرمانی و نماد حیات جادوانه نوع انسان است. هر روحی که او را انکار کند، دجال است؛ زیرا او تصویر ذهنی خدا در انسان و صورت مثالی خود، خویشتن است (ر.ک: یونگ، ۱۳۹۰: ۴۹). «البته باید توجه داشت که فرایند فردیت هرگز تمام نخواهد شد. نیل به فردیتی تام و تمام، مستلزم دستیابی به کمالی همه‌جانبه و بی‌عیب و نقص است. مثالی که یونگ در یکی از آثار بعدی‌اش (با عنوان آیون) برای نفس ذکر می‌کند، عبارت است از عیسی مسیح (ع). عیسی مسیح نمونه کهن‌الگوی نفس است. او باز نمود تمامیتی الوهی یا ملکوتی است، انسانی ستوده، فرزند خدا... که به گناه آلوده نشده است» (بیلسکر، ۱۳۸۸: ۶۱).

در تعبیر دیگری، یونگ خویشتن را یک شخصیت نوبنیاد در شخصیت من می‌داند که من و غیر من را با یکدیگر تجربه می‌کند: «خویشتن نیز، هر دو است؛ «من» و «غیر من» با ناخودآگاه به صورت آنیما و یا آنیموس، شخصیت جدیدی را به وجود می‌آورد که از هر دو تشکیل شده است؛ البته نه بدان معنا که شخصیت جدید، چیز سومی در میان راه خودآگاه و ناخودآگاه است؛ بلکه بدان معنا که هردوی آن‌هاست؛ از آنجا که این شخصیت جدید متعالی‌تر از خودآگاهی است، دیگر نمی‌توان آن را من نامید بلکه باید نام خویشتن را بدان اطلاق کرد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

بحث

روایت داستان دقوقی

دقوقی عارفی بلند مرتبه و صاحب کرامات و کمالات برد. او همواره در سفر بود و در هر جایگاهی بیش از دو روز مسکن نمی‌گزید، زیرا بر این باور بود که اگر بیش از دو روز در جایگاهی مسکن کند دلبستگی و محبت ایجاد می‌گردد. او پارسایی با تقوا بود که برای نیل به مقام استغنا روزها در سیر و سفر و شب‌ها به عبادت و نیایش می‌پرداخت. دوری او از خلق به

جهت بدخویی او نبود، او مردی مهربان و شفیع و مستجاب‌الدعوه بود. با همه این احوال د قرقی که در عبادت و پارسایی گوی سبقت را از همگان ربوده بود در عالم همواره به دنبال اولیای حق و خاصگان بارگاه احدیت بود و لحظه‌ای از تلاش برای جست‌وجو غافل نمی‌گشت. سال‌ها به دنبال انسان کامل پابرنه و جامه چاک در بیابان‌ها پر خار و سنگ سیر میکرد و ذره‌ای از اشتیاق او کاسته نمی‌شد. سرانجام روزی پس از سالها سختی و رنج به ساحل دریایی می‌رسد و با صحنه‌ای بسیار شگفت‌انگیز مواجه می‌شود. دقوقی خود این چنین داستان را تعریف می‌نماید:

ناگهان از دور در کنار ساحل هفت شمع فروزان دیدم، که شعله آن‌ها به اوج آسمان‌ها سر می‌کشید. با خود گفتم: این شمع‌ها دیگر چیست و نور این شعله از کجاست؟ چرا مردم قادر به دیدن این شعله‌ها نیستند. در همین احوال حیرت بودم که دیدم آن هفت شمع تبدیل به یک شمع شدند و نور آن یک هفت برابر شد. دوباره دیدم که آن یک شمع، هفت شمع شد و ناگهان هفت شمع به شکل هفت مرد نورانی در آمد که نور آن‌ها سر به اوج افلاک می‌کشید و حیرت من افزون و افزون‌تر گشت. کمی نزدیکتر شدم و با دقت بیشتری نگاه کردم منظره شگفت‌انگیزتری دیدم. هر کدام از آن هفت مرد به صورت یک درخت تنومند و سرسبز و انبوه در آمدند. فیثاغورث و پیروانش اعتقاد داشتند که جهان بر اساس اعداد ساخته شده است. «از نظر افلاطون، اعداد مظهر هماهنگی عالم‌اند و از نظر ارسطو، عدد منشا و جوهر همه چیز است» (حسن‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۶۵). درختانی با شاخ و برگ‌های بسیار و پر از میوه‌های شاداب که در پیش روی من ایستادند. با خودم اندیشیدم که چرا آدمیان هر روز از مقابل این درختان می‌گذرند و اینها را نمی‌بینند؟ بازهم نزدیک‌تر شدم و مشاهده نمودم که هر هفت درخت یکی شدند. و آنگاه دیدم که آن درختان پشت سر این درخت به صف ایستادند و یکی در پیش همه ایستاده است. گویی نماز جماعت به پا می‌دارند. بسیار عجیب بود که این درختان همچون انسان‌ها نماز می‌خوانند. قیام می‌نمودند، به رکوع می‌رفتند، سجده می‌کردند و پیشانی بر خاک می‌گذاشتند. سپس آن هفت درخت به هفت مرد تبدیل شدند و دور هم انجمنی را تشکیل دادند.

من از حیرت در مانده بودم و چشمان خود را می‌مالیدم تا با دقت بیشتری آن‌ها را مشاهده نمایم و دریابم که این افراد چه کسانی هستند. نزدیک آن‌ها رفتم و سلام عرض کردم. آن‌ها

جواب سلام مرا دادند و مرا با نام خودم خطاب کردند. مبهوت شدم، که آن‌ها نام مرا دیگر از کجا می‌دانند؟ و چگونه مرا می‌شناسند. در افکار و حیرت خود غوطه ور بودم که آنان به من گفتند: چرا تعجب نمودی، مگر نمی‌دانی که عارفان روشن بین از دل و ضمیر دیگران آگاهی دارند و اسرار و رموز جهان را می‌دانند؟ آنگاه به من اعلام نمودند که ما دوست داریم نماز جماعت را با تو بخوانیم و به تو اقتدا نماییم. من قبول کردم و نماز جماعت را در ساحل دریا برگزار نمودیم. در میان نماز جماعت چشم دقوقی به امواج متلاطم دریا افتاد و دید که در میانه امواج دریا کشتی بزرگی گرفتار شده است و طوفان موج‌های کوه پیکر بر این کشتی می‌کوبد و باد صدای شوم مرگ و نابودی را می‌آورد. مسافران کشتی از ترس فریاد می‌کشیدند. قیامتی بر پا شده بود. دقوقی که در میان نماز این وقایع را می‌دید، دلش به رحم آمده بود و از صمیم دل برای نجات این مسافران دعا نمود و با تضرع و ناله به درگاه حق رهایی آنان را از درگاه خداوند خواستار شد. خداوند دعای دقوقی را مستجاب نمود و آن کشتی را به سلامت به ساحل رساند. در این هنگام نماز مردان نورانی حق به پایان رسید. آنان آهسته از هم می‌پرسیدند: چه کسی در کار خداوند دخالت کرد و سرنوشت را تغییر داد؟ هر کدام از آن‌ها پاسخ می‌دادند که من دعا نکردم. یکی از آن‌ها گفت: دقوقی از سر درد برای مسافران کشتی دعا نمود و خداوند هم دعای او را اجابت کرد... دقوقی می‌گوید: من جلوی آن‌ها نشسته بودم، سرم را برگرداندم تا ببینم چه می‌گویند، اما هیچ کس را در پشت سر خویش ندیدم و گویی همه آن‌ها به آسمان رفته بودند. اکنون سال‌هاست که من در آروزی دیدن آن‌ها هستم ولی هنوز نشانی از آن‌ها نیافتم.

داستان دقوقی و کراماتش از داستان‌های بلند و مفصل مثنوی معنوی است. این داستان حول محور تکامل انسان می‌چرخد. این داستان بنا بر گفته شهیدی مطمئناً اساس تاریخی ندارد. و غرض مولانا از سرودن این داستان بیان حقایق است. این که اولیای الهی در ظاهر کثرت دارند و در باطن یکی هستند، اولیا الله از چشم مردم پنهان‌اند و جز ولی خدا آن‌ها را نمی‌توانند ببینند، طریقت اولیا الهی متفاوت است و ... (ر.ک: شهیدی، ج ۵، ۱۳۸۰: ۲۹۷).

در بحث تاریخی این که دقوقی کیست؟ و مولانا این شخصیت را از کجا یافته است و قهرمان داستان خود نموده است؟ بزرگانی همچون فروزانفر و علامه قزوینی نظرات مفصلی دارند، که در این مجال نمی‌گنجد و در حیطه بررسی کهن‌الگویی ما هم تأثیری ندارد.

استاد زرین کوب در کتاب بحر در کوزه در باب این داستان می‌نویسند: «این قصه رمز آمیز در عین حال نشان می‌دهد که مردان حق به آنچه قضا و مشیت اوست اعتراض ندارند. بلفضولانه برای رفع قضای او هم دعا نمی‌کنند، چرا که تسلیم شدن به امر و مشیت حق به آن‌ها اجازه نمی‌دهد تا درباره آنچه مقتضای حکم و تقدیر او است از پیش خود سخنی بگویند، زیرا که دعای مرد حق وقتی است که او در دعا بیند رضای دادگر...» (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۴۹).

ویژگی‌های خیال‌آفرینانه این داستان در نوع خود کم نظیر است. مضمون این داستان همان طور که مولانا در میانه داستان، در سرّ طلب کردن موسی خضر را علیهما السلام با کمال نبوت و قربت، به آن اشاره می‌کند بی‌شبهت به داستان موسی و خضر نمی‌باشد. این داستان به دلیل حضور گسترده ناخودآگاه در آن بستر مناسبی برای مطالعه یونگی و کهن‌الگویی ایجاد می‌کند. این داستان سیر و سلوک انسان برای رسیدن به کمال انسانی که در تعبیر یونگ رسیدن به فردیت و آمیختن و یکی شدن خودآگاه یا ناخودآگاه است، را بیان می‌کند. حضور کهن‌الگوهای یونگی در این داستان به صورت شخصیت‌ها، موقعیت‌ها و نمادهای کهن‌الگویی است (۳ / ۱۹۲۴ - ۲۳۰۵)

تحلیل داستان

مهم‌ترین شخصیت کهن‌الگویی که در داستان با آن مواجه می‌شویم، دقوقی است. این شخصیت ساخته و پرداخته ذهن مولاناست. آنچه که مولانا درباره دقوقی بیان کرده است، بیشتر شبیه افسانه‌ای رویاگونه است که تحقق آن در عالم خواب و تخیل هم بعید به نظر می‌رسد. مولانا دقوقی را به عنوان نمونه‌ای برای توصیف عوالمی که یک انسان کمال جو طی می‌کند و تجلیات غیبی که بر او در این مسیر مکشوف می‌شود، مطرح کرده است. او در مثنوی بارها به سیر روحانی در زندگانی مادی در قالب‌های مختلف اشاره کرده است. دقوقی مثالی است از روح متعالی که به عالم بالا پیوسته است و در ظاهر با این جسم خاکی در عین زندگی مادی سیر در راه حق و الی الله هم دارد (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۴۹۳).

مولانا در توصیف این شخصیت تعاریف مختلفی می‌آورد. دقوقی را عارفی کامل و خواجه‌ای عاشق و صاحب مقامات و کرامات می‌نامد:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| عاشق و صاحب کرامات خواجه‌ای | آن دقوقی داشت خوش دیباچه‌ای |
| شب روان را گشته زو روشن روان | بر زمین می‌شد چو مه بر آسمان |

(مولوی، ۱۳۸۵: ۳، ۱۹۲۴ به بعد)

دقوقی پارسایی است که بریدنش از خلق، از سر بدخویی نیست. او مهربان و شفیع و مستجاب الدعوه است:

منقطع از خلق نه از بد خوئی منفرد از مرد و زن نی از دوئی
مشفق بر خلق و نافع همچو آب خوش شفیع و دعایش مستجاب
(همان: ۱۹۳۱ به بعد)

دقوقی در علم فقه و دادن فتوا امام و پیشوای خلائق بود و در زهد و تقوی گوی سبقت را حتی از فرشتگان مقرب الهی می‌ربود:

آن که در فتوی امام خلق بود گوی تقوی از فرشته می‌ربود
(همان: ۱۹۴۳)

در این داستان مولانا برای دقوقی علاوه بر ویژگی‌هایی که مختص اولیا الهی است در علم، تقوی، پرهیزگاری، عبادت و ارتباط با خلق؛ ویژگی بارز دیگر را برای او قایل می‌شود.

طلب و جستجو

دومین ویژگی دقوقی، طلب و جست و جوی او در یافتن خاصان حق است:

با چنین تقوی و اوراد و قیام طالب خاصان حق بودی مدام
(همان: ۱۹۴۵)

در واقع هدف دیگر او را از این سیر و سفرها می‌توان جست و جوی مردان الهی دانست: در سفر معظم مرادش آن بیدی که دمی بر بنده خاصی زدی
(همان: ۱۹۴۶)

درخواست او از خداوند سبحان همنشینی با بندگان خاص الهی بود، و اینکه همواره در خدمت اولیا خاص الهی باشد چه اولیایی که خود تشخیص مقام و مرتبت آن‌ها را دارد و چه اولیای مستوری که بر دل او محجوب هستند:

این همی گفتمی چو می‌رفتی به راه کن قرین خاصگانم ای اله
یارب آن‌ها را که بشناسد دلم بنده و بسته میان و مجلم
و آن که نشناختم توای یزدان جان بر من محجوبشان کن مهربان
(همان: ۱۹۴۷)

دقوقی با ویژگی‌های بارزی که در داستان، مولانا از آن یاد می‌کند، می‌تواند فردی باشد که در جست‌وجو و مرز رسیدن به کهن‌الگوی خود است. یونگ خود را مهم‌ترین کهن‌الگو می‌دانست. او خود را کلیت و تمامیت تمام خصایل شخصیت آنان تعریف می‌کرد خود مرکز ثقل و محور شخصیت انسان است و کل وجود انسان را در بر می‌گیرد. برای رسیدن به این تمامیت باید اضداد در وجود انسان به وحدت کلی دست یابند خود عاملی است که تمام نیروها و سیستم‌های شخصیت انسان را زنجیره‌وار به هم متصل می‌کند و سبب تعادل، انسجام، وحدت و ثبات شخصیت می‌شود. یونگ بر این باور بود که هدف غایی زندگی برای همه انسان‌ها کوشش برای رسیدن به کمال است و این کامل شدن بسیار دشوار است و جز در سایه تلاش و کوشش بسیار و پشتکار جدی میسر نمی‌شود. تلاشی که ما در سیرت دقوقی در این داستان مشاهده می‌کنیم. او همواره در سفر است و سیر او یک سیر کمالی است.

خود

نیز مانند سایر کهن‌الگوهایی که یونگ معرفی کرد محرک و انگیزه‌ای برای رفتار انسان‌ها است. نیرویی است که عامل رسیدن به وحدت و ثبات و تکمیل شخصیت می‌گردد. انسان در هر سنی که باشد تنها یکی از نمودهای بی‌نهایت خود است. خود نه تنها در تمام دوران زندگی همراه انسان است، بلکه فراسوی گذشت زمان در زندگی بی‌کی که نسبت به آن شناخت داریم و به وسیله آن به تجربه زمان دست می‌یابیم نیز قرار دارد. خود همواره به شکلی خاص حضور خود را تبیین می‌کند (ر.ک: یونگ، ۱۳۷۷: ۳۰۱).

دقوقی با ویژگی‌هایی که مولانا برای او برمی‌شمرد، یکی از اولیا الهی است که در راه دین طالب حقیقی است و بسیار می‌کوشد:

آن که اندر سیر مه را مات کرد
هم ز دین داری او دین رشک خورد
(مولوی، ۱۳۸۵: ۳، ۱۹۴۴)

یونگ هم مذهب را بهترین بستر برای تکامل شخصیت می‌دانست و تجارب ناب و حقیقی مذهبی را آشکارترین نمونه برای رسیدن به خود می‌دانست. یونگ شخصیت‌ها و رهبران مذهبی همچون حضرت محمد (ص)، حضرت عیسی (ع)، حضرت موسی (ع)، بودا، اولیای الهی و ... را نمونه‌های متفاوت کهن‌الگوی خود به شمار می‌آورد.

کهن‌الگوی خود زمانی به طور کامل پدیدار می‌شود که عناصر مختلف شخصیت به طور کامل رشد نموده باشند و به هماهنگی و آرامش و رضایت خاطر منجر گردند، اما دقوقی هنوز به رضایت و آرامش کامل نرسیده است و از همین رو سکون ندارد و در سفر است.

در داستان دقوقی با موقعیت‌های مختلف کهن‌الگویی مواجه می‌شویم. سیر دقوقی در این داستان یک سیر تکاملی برای رسیدن به کمال انسانی است و همانطور که مطرح شد یونگ بر این باور بود که هدف غایی زندگی برای همه انسان‌ها کوشش برای رسیدن به کمال است و این کامل شدن بسیار دشوار است و جز در سایه تلاش و کوشش بسیار و پشتکار جدی میسر نمی‌شود. تلاش و پشتکاری که ما در سیرت دقوقی در این داستان مشاهده می‌کنیم. تلاشی که بستر مناسبی برای ظهور موقعیت‌های مختلف کهن‌الگویی است.

سفر

یکی از موقعیت‌های کهن‌الگویی که مولانا در این حکایت به آن اشاره کرده است، موقعیت کهن‌الگویی سفر است، ویژگی بارز دقوقی، این عارف الهی، عدم سکون و مسافر بودن اوست. او مهاجری است که در هیچ جایگاه مسکن نمی‌گزیند:

در مقامی مسکنی کم ساختی کم دو روز اندر دهی انداختی
گفت دریک خانه گر باشم دو روز عشق آن مسکن کند در من فروز
(همان: ۱۹۲۶)

همچنین:

در سفر معظم مرادش آن بیدی که دمی بر بنده خاصی زدی
سال و مه رفتن سفر از عشق ماه بی‌خبر از راه حیران در اله
(همان: ۱۹۴۶)

دقوقی عارفی است که برای سیر تکاملی خود دائم در سیر و سفر است. او برای مبارزه با نفس خود که محبت مسکنی در آن جای نگیرد و همچنین برای جست و جوی اولیای خاص الهی روزها در سیر ظاهری و شب‌ها به عبادت که سیر باطنی است، می‌پردازد.

موقعیت کهن‌الگویی سفر به گفته یونگ یکی از رایج‌ترین نمادهای رویاگونه است، که بیانگر آزادی از راه تعالی است. سفر نوعی زیارت روحانی است، که نوآموز در خلال آن به کشف طبیعت مرگ نایل می‌آید. البته این مرگ به منزله آخرین داوری یا آزمونی با ویژگی آیین

آموزش نیست؛ سفری به سوی آزادی، از خود گذشتگی و تجدید قوا است، که به وسیله‌ی ارواح شفیق راهبری و پشتیبانی می‌شود (ر.ک: یونگ، ۱۳۷۶: ۲۲۷). دقوقی از شخصیت‌هایی است که دایم در سیر و سفر است و کمتر در جایی اقامت می‌کند.

بر زمین می‌شد چو مه بر آسمان شبروان را گشته زو روشن روان
در مقامی مسکنی کم ساختی کم دو روز اندر دهی انداختی
(مولوی، ۱۳۸۵: ۳، د ۱۹۲۵ به بعد)

او سیر جسمانی را رها کرده و سفرش سفری آفاقی و جسمانی نیست، بلکه سیری روحی و انفسی است:

تو سفر کردی ز نطفه تا به عقل نی به گامی بود نی منزل نه نقل
سیر جان بی چون بود در دور و دیر جسم ما از جان بیاموزید سیر
سیر جسمانه رها کرد او کنون می‌رود بی‌چون نهان در شکل چون
(همان: ۱۹۷۹ به بعد)

«در داستان‌های زندگی پیامبران و عارفان انواع سفر چون سفر به بهشت، دوزخ و برزخ نیز به چشم می‌خورد. معمولا هدف از این سفرها تزکیه نفس و قطع تعلقات دنیوی است» (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

دقوقی سفری روحانی را تجربه می‌کند که قصدش دیدار با اولیا و بندگان خاص الهی است. سفر معمولا با کهن‌الگوی طلب همراه است. دقوقی نیز در سفرهایش طالب دیدار خاصان و رسیدن به حقیقت و جستجوی خویش است. سفر دقوقی در واقع نوعی مکاشفه است که منتهی به کشف و شهود می‌گردد. او در این سفر با مردان حق که آرزوی دیدارشان را داشت دیدار می‌کند و به تکامل و وحدت و کشف ناشناخته‌ها نائل می‌آید.

با چنین تقوی و اوراد و قیام طالب خاصان حق بودی مدام
در سفر معظم مرادش آن بدی که دمی بر بنده خاصی زدی
این همی‌گفتی چو می‌رفتی براه کن قرین خاصتگانم ای اله
(مولوی، ۱۳۸۵: ۳، د ۱۹۴۵ به بعد)

دقوقی شب هنگام به ساحل می‌رسد. دریا رمز ناخود آگاه است و در مقابل آن خشکی قرار دارد که نمادی از خود آگاه محسوب می‌شود. بنابراین ساحل را می‌توان مرز میان خود آگاهی و ناخود آگاهی دانست که دقوقی در آن موفق به دیدار مردان حق می‌گردد. شب نیز رمزی از

ناخود آگاه است. هم چنین شمع در داستان از نمادهای کهن‌الگویی است. «شمع روشن مانند نماد فردیت در انتهای زندگی کیهانی اولیه است. این فردیت در شمع متمرکز می‌شود. شمع نماد زندگی صعود یابنده است» (شوالیه، ۱۳۷۹: ۹۲). نور شمع راهنما یا همان پیر است.

«سفر آسمانی یا دریایی جان (در مقایسه با سفر زمینی و سفر خشکی) فرافکنی سفری است از ظاهر به اعماق باطن، از آگاه به ناآگاه و ناآگاه جمعی و کشف گنجی در درون خویش که سرمایه گسترده تجارب جمع و هوش و قابلیت روح است: بازگشت به فطرت. وصول به این گنج درون و بازگشت به این فطرت که مستلزم فنای از خویش و گسستن از ماسوی الله و شرط معرفت به حق است، معادل همان استحاله روحی و تولد دیگر یونگ است» (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۱۱۳).

موقعیت کهن‌الگویی سفر بسیار غنی است که در تمام فرهنگ‌ها و مذاهب با آن مواجه می‌شویم. سفر اغلب تلاش برای دریافت حقایق، آرامش و جاودانگی، دریافت و کشف یک سرچشمه روحانی و جست و جوی معرفت معنا می‌دهد. سفر چون سلوک معنوی است، همواره با راه و طی الطریق در ارتباط است. سفر یک ساله آزمون برای سرسپاری است. زیارت، عروج و صعود به آسمان، عبور از پل و... انواع سفر هستند. در عرفان اسلامی سفر را برای یافتن موطن اصلی می‌داند نه موطنی زمینی (ر.ک: تاجدینی، ۱۳۸۹: ۵۷). سفر نمادین اغلب پس از مرگ به وقوع می‌پیوندد. سفر پس از مرگ طی طریق روح است، اما در مراحل که در ادامه زندگی بشری قرار دارد، ادامه مراحل که شخص در زندگی زمینی به آن یعنی به هدف والای مابعد الطبیعی خود نرسیده است. سفر نشانگر میل عمیق به تغییر درونی است و نیاز به تجربه جدید و حتی بیش از آن نشانه جابه‌جایی است. یونگ سفر را نشانه نارضایتی می‌داند که منجر به جست و جو و کشف افق‌های تازه می‌شود.

در تمام ادیان جهان و در تمام آثار دینی و ادبی جهان، سفر نماد حادثه و جست و جو است چه جست‌وجوی گنج، چه شناختی ساده، عینی یا مفهومی. اما این جست‌وجو در بطن خود چیزی جز گریز از خود نیست و سفر ارزشمند سفری است که انسان در درون خود می‌کند (ر.ک: ژان شوالیه، ج ۳، ۱۳۸۲: ۵۸۷-۵۸۳).

سفر در دین مبین اسلام هم جایگاه ویژه‌ای دارد. و از جمله توصیه‌های مهم قرآن کریم است که در زمین سفر کنید و عبرت بگیرید. دقوقی هم اهل حق دینداری است که به حکم دین خود

و سیرت مشایخ بزرگ همواره در سفر بوده است. اولیا الهی در باب سفر آرا گوناگونی دارند و فواید مختلفی را برای آن برمی‌شمارند. از جمله اینکه سفر وسیله‌ای برای رام نمودن نفس سرکش است. چنان‌که نقل نموده‌اند: «سُمِّيَ السَّفَرُ سَفْرًا لِأَنَّهُ يُسْفِرُ عَنِ الْإِخْلَاقِ الرَّجَالِ» «سفر را از آن رو سفر نامیده‌اند که برقع از چهره سیرت آدمی می‌گشاید» (زمانی، ۱۳۸۳: ۸۳۵). در عرفان اسلامی مباحث بسیار مفصلی در باب انواع سفر و کیفیت و آداب سفر مطرح شده است. کهن‌الگوی سفر در مثنوی هم بسیار مورد توجه مولانا بوده است. همچنین مولانا در جایگاه‌های دیگر برای کهن‌الگوی سفر تعبیر مختلفی می‌آورد و آن را برای اهداف مختلفی می‌داند. در حکایت دقوقی مولانا یکی از مقاصد سفر دقوقی را جست و جوی اولیای الهی و انسان کامل می‌داند:

| | |
|--------------------------------|-------------------------|
| با چنین تقوی و اوراد و قیام | طالب خاصان حق بودی مدام |
| در سفر معظم مرادش آن بدی | که دمی بر بنده خاصی زدی |
| این همی‌گفتی چو می‌رفتی به راه | کن قرین خاصتگانم ای اله |
| یا رب آن‌ها را که بشناسد دلم | بنده و بسته میان و مجلم |

(مولوی، ۱۳۸۵۴: ۳، ۱۹۴۵ به بعد)

دکتر صادق گوهرین در شرح اصطلاحات تصوف می‌گوید: «در مثنوی سفر کلید فتوح و گشایش ظاهر و باطن سالک است، چه رنج غربت و بریدن از مألوفات و عادات، و تحرک مدام و مشقات دیگری که لازمه سفر است خود به مثابه ریاضت و مجاهدتی است که علاوه بر آثار بی‌نهایت ظاهری باعث گشوده شدن دیده بصیرت سالک می‌شود، او را زودتر به مرحله عروج و کمال انسانی می‌رساند (ر.ک: گوهرین، ج ۶-۵، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

سیر و سفر دقوقی فقط در آفاق نیست، او هنگام شب که از سفر ظاهری متوقف می‌شود به عبادت و نیایش که سفر باطنی و یا سیر انفس است، می‌پردازد. دقوقی در تاریکی شب به درون خویش سفر می‌کند و در طلب گوهر مقصود مسیر هزارتوی درون را می‌پیماید. راه رسیدن به کمال مسیری ناهموار و بی‌انتهاست و مسیری مستقیم هم نیست. یونگ این سیر تکاملی بشر را مسیری مارپیچ می‌داند. او عبور از این مسیر پرپیچ و خم را برای رسیدن به کمال انسانی، قانون طبیعت می‌داند.

دقوقی در سایه همین سفرهاست که دیده بصیرتش باز می‌گردد و آنچه که خلاقیت توان دیدن آن را با چشم سر ندارند با چشم دل و بصیرت می‌بیند و برایش مکشوف می‌شود و اهل کرامت می‌گردد.

کهن‌الگوی درخت

تصویر درخت در داستان دقوقی، جلوه‌ای نمادین پیدا می‌کند. داستانی که حرکت از کثرت به وحدت را به صورتی نمادین بیان می‌کند.

دقوقی عارفی در جستجوی اولیا خاص پیوسته در سفر بود و بزرگترین آرزو و مرادش این بود که قرین خاصان و مقربان درگاه خداوند گردد. تا این که پس از سالها گذراندن رنج و سختی به ساحلی می‌رسد. در آن ساحل از دور هفت شمع می‌شوند و بار دیگر آن یک شمع، هفت شمع می‌گردد. دقوقی از دیدن این تبدیل و تغییرها بی‌هوش بر زمین می‌افتد. سپس آن هفت شمع به هفت مرد تبدیل می‌شوند و هفت مزد تبدیل به هفت درخت انبوه با میوه‌های فراوان می‌شوند. دقوقی جلوتر می‌رود و پس از آن می‌بیند که درختان برای نماز صف کشیده‌اند و یک درخت در جلوی همه درختان ایستاده بود. بعد از مدتی هفت درخت به هفت مرد بدل می‌شوند و از دقوقی می‌خواهند که به امامت او نمازی اقامه کنند و دقوقی هم می‌پذیرد.

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| گفت راندم پیشتر من نیکبخت | باز شد آن هفت جمله یک درخت |
| هفت می‌شد فرد می‌شد هر دمی | من چه سان می‌گشتم از حیرت یک |
| بعد از آن دیدم درختان در نماز | صف کشیده چون جماعت کرده ساز |
| یک درخت از پیش مانند امام | دیگران انبدر پی او در قیام |
| آن قیام و آن رکوع و آن سجود | از درختان بس شگفتم می‌نمود |
| یاد کردم قول حق را آن زمان | گفت: النجم و شجر را یسجدان |
| این درختان را نه زانو نه میان | این چه ترتیب نمازست آن چنان |

(مولوی، ۱۳۸۵: ۳، ۲۰۴۶ به بعد)

علاوه بر این که اسطوره بازگشت به اصل و وحدت وجود در هیئت درخت به عنوان یکی از نمادها در این داستان تداعی می‌شود، تبدیل انسان به درخت هم که از مضامین مکرر در اساطیر و افسانه‌ها است و نمونه‌های بسیاری از آن یافت می‌شود، در آن تحقق می‌یابد.

بعد دیری گشت آن‌ها هفت مرد جمله در قعده پی یزدان فرد

(همان: ۲۰۵۴)

درختی که در این داستان توصیف می‌شود درختی است گشن و انبوه که از بسیاری میوه، برگ‌هایش ناپیدا است. شاخه‌های آن از خلأ هستی نیز گذشته است و ریشه آن تا ژرفای زمین رسیده و حتی پایین‌تر از گاو و ماهی رفته.

ز انبوهی برگ پیدا نیست شاخ
برگ هم گم گشته از میوه فراخ
هر درختی شاخ بر سدره زده
سدره چه بود از خلا بیرون شده
بیخ هر دیگ رفته در قعر زمین
زیزتر از گاو و ماهی بد یقین

(همان: ۲۰۰۴ به بعد)

ویژگی‌هایی که مولانا از این درخت به تصویر می‌کشد با ویژگی‌های درخت کیهانی که در اساطیر رمز کیهان و آفرینش کیهان است مطابقت دارد: «نوک این درخت تمام سقف آسمان را پوشانده است؛ ریشه‌هایش در سراسر زمین دویده‌اند؛ شاخه‌های پهن و ستبرش در پهنه جهان گسترده‌اند و قلبش جایگاه آتش آذرخش است. خورشید و ماه و ستارگان در میان شاخ و برگ‌های این درخت همچون میوه‌های تابناکی درخشد» (دوبکور، ۱۳۷۳: ۹) این درخت که اصل و ریشه اش در زمین استوار و ثابت و شاخه‌هایش در آسمان است در قرآن نیز ذکر شده است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم/۲۴) و مولانا نیز در بیتی، وفا را به چنین درختی مانند کرده است:

بر فلک پرهاست ز اشجار وفا
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

(همان: ۴۳۸۸)

موقعیت کهن‌الگویی طلب و جست و جو از درون موقعیت کهن‌الگویی سفر در این داستان بروز پیدا می‌کند. در واقع طلب و جست و جو یکی از انگیزه‌های دقوقی برای سفر است. موقعیت کهن‌الگویی جست و جو، کوشش برای جشن فردی یا شکستن طلسمی که جستن و حضور این فرد موقعیت نامطلوب را مطلوب خواهد کرد (ر.ک: رفیعی، ۱۳۷۴: ۱۸۷). دقوقی در طلب مردان حق در سفر است. شاید جست و جوی او به ظاهر برای یافتن مردان حق باشد و در باطن برای رسیدن به وحدت و اتحادی باشد که یونگ آن را فرایند فردیت می‌نامد. با رویکرد آرکی تایپی (کهن‌الگویی) دقوقی در تلاش است تا به وحدت یونگی برسد. و این موضوع با عرفان اسلامی ما هم در انطباق است.

در عرفان اسلامی هم طلب در معنی جست و جو کردن و خواستن مراد و مطلوب حقیقی است و طالب کسی است که نفس سرکش را رام نماید و از شهوات طبیعی دوری گزیند تا حجاب‌ها را کنار بزند و از کثرت به گوهر ناب وحدت دست یابد. دکتر صادق گوهرین در شرح اصطلاحات تصرف در باب طلب می‌گویند:

«حسن طلب به این است که بداند مطلوب در وجود خود اوست و در وجود خود بطلبد، که اگر در خارج طلبد نیابد، به جهت آن‌که یافتن مطلوب را در خود را می‌دارد طالب را بر حسن طلب...» (گوهرین، ج ۸-۱۳۸۰، ۷: ۳۰۷).

بالاخره این تلاش و سیر و سفرِ دقوقی، او را به ساحلی می‌رساند. ساحل محلی در حد فاصل خشکی و دریاست. در تعبیر یونگ حد فاصل خشکی که خود آگاه است و دریا که ناخودآگاه است. ورود دقوقی به ساحل یعنی رسیدن به مرز ناخود آگاه، جایی که انسان بی پرده با حقایق درونی روان مواجه می‌شود و به خود می‌رسد. خودآگاهی می‌خواهد همه را مورد شناخت قرار بدهد تا روند کسب فردیت کامل شود، این سیر در خدا است و پایانی ندارد سیر کردن، در علم و اسرار خداوند است و مولانا این رفتن را در حکم رسیدن می‌داند، سفری بی پایان به سوی کمال و دستیابی به کشف و شهود و شناخت اولیای خاص و رسیدن به مقام اولیا.

| داستان دقوقی و کراماتش | |
|------------------------|--|
| مؤلفه‌های فردیت یونگی | نمادهای آن در مثنوی |
| سفر | دقوقی برای سیر تکامل خود دائم در سفر است. سفر او در واقع نوعی مکاشفه است که به کشف و شهود منتهی می‌گردد. نمادها: دریا - شب - ساحل - شمع - درخت - تاریکی - هفت مرد این داستان پیش نمونه داستان موسی و خضر است. دقوقی در این جا موسی (خودآگاهی) است که به دنبال خضر (ناخودآگاهی) می‌رود، ملاقات موسی و خضر هم در ساحل دریا بوده است. ساحل دریا مرز بین خودآگاهی و ناخودآگاهی است. این حرکت موسایی مبارک و میمون است طی کردن جاده طریقت، که همین سلوک، خود هدف است. |
| سایه | کثرات، تلوین؛ دقوقی مدام در اتصال بین خودآگاه و ناخودآگاه، بین صحو و سکر، صور شگفت می‌بیند. تبدیل شمع به درخت، درخت به مرد - عارفی که غرق در ناخودآگاه باشد نداریم زیرا در این صورت با مردگان فرقی ندارد و در |

| | |
|--|-------------|
| <p>جهانی دیگر در بهت زندگی می‌کند. این مطابق عقیده یونگ است که اضمحلال کامل خودآگاهی ممکن نیست. عدم شناخت اولیا خدا و پیش نماز شدن بر آنها— دعا در حق مسافران کشتی در حال غرق— زیرا کشتی سمبل تن و خودآگاهی است و باید در دریای ناخودآگاهی یا جان غرق شود و اساساً مقصود دقوقی از سیرو سلوک رسیدن به این دقیقه بود و ندانسته بر خلاف خواسته خود عمل کرد. پس ابدال او را رها کردند و رفتند.</p> | |
| <p>هفت مرد— هفت شمع— هفت درخت— نور محض، کیمیاگری و تبدیل‌ها. اولیا در بیداری هم خواب می‌بینند.</p> | <p>پیر</p> |
| <p>این داستان مبتنی بر کهن‌الگوی جستجو و سفر است. خودآگاهی می‌خواهد همه را مورد شناخت قرار بدهد تا روند کسب فردیت کامل شود، این سیر در خدا است و پایانی ندارد سیر کردن در علم و اسرار خداوند است و مولانا این رفتن را در حکم رسیدن می‌داند، سفری بی پایان به سوی کمال و خانه دوست، دست‌یابی به کشف و شهود و شناخت اولیای خاص و رسیدن به مقام اولیا</p> | <p>کمال</p> |

نتیجه‌گیری

در تحلیل داستان دقوقی و کراماتش این معنی و مفهوم درک شد که برای خودیابی، یکپارچگی، وحدت شخصیت و یافتن هویت، فرد باید مراحل دشوار سفر را از سر بگذراند؛ سختی‌ها و شدائد را تحمل کند و با خطرهای روبه‌رو شود. باید بیاموزد که به راستی روزی بر چالش‌های جدی جهان حتی به همان شکل مبالغه‌آمیزی که تصویر ترس‌های اوست، چیره خواهد شد؛ و همین امر موجب غنای شخصیت او می‌گردد. نمادها در این داستان حضور چشمگیری دارند. بررسی و تحلیل نمادهای داستان دقوقی حاکی از آن است که این نمادها و رموزها قابل انطباق با کهن‌الگوهای یونگی هستند، بنابراین تحلیل روان‌شناسانه این نمادها می‌تواند مکمل تأویل‌های عارفانه مولوی باشد. هم‌چنین استفاده از نظریات یونگ و انطباق کهن‌الگوها با نمادها و رموزها و ارائه شواهد دیگر از داستان‌های مثنوی و تحلیل و بررسی آنها ما را هر چه بیشتر به سوی اشتراکات و تشابهات قومی و فرهنگی میان ملت‌ها رهنمون می‌سازد. داستان دقوقی مبتنی بر کهن‌الگوی جستجو و سفر است. خودآگاهی می‌خواهد همه را مورد شناخت قرار بدهد تا روند کسب فردیت کامل شود، این سیر و جست‌وجو پایانی ندارد سیر کردن در علم و اسرار خداوند است و مولانا این رفتن را در حکم رسیدن می‌داند، سفری بی‌پایان به سوی کمال و خانه دوست، دستیابی به کشف و شهود و شناخت اولیای خاص و

رسیدن به مقام اولیا در این پژوهش نشان داده‌ایم آن نیرویی که نماد وحدت، تمامیت و یکپارچه‌سازی شخصیت می‌باشد، رسیدن به کهن‌الگوی خویشتن، همان کمال و فردیت است و در اینجا رسیدن به خانه دوست همان خودشناسی و کمال است. این داستان سیر و سلوک انسان برای رسیدن به کمال انسانی که در تعبیر یونگ رسیدن به فردیت و آمیختن و یکی شدن خودآگاه یا ناخودآگاه است، را بیان می‌کند.

منابع

کتاب‌ها

- اسنودن، روت (۱۳۹۸) *خودآموزیونگ*، ترجمه نورالدین رحمانیان، تهران: آشیان.
- اسنودن، روت (۱۳۹۲) *یونگ، مفاهیم کلیدی*، تهران: عطایی.
- بیلسکر، ریچارد (۱۳۹۸) *اندیشه یونگ*، ترجمه حسین پاینده، تهران: مروارید.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۸) *در سایه آفتاب (شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی)*، تهران: نشر سخن.
- تاج‌دینی، علی (۱۳۹۴) *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*، تهران: سروش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶) *بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)*، تهران: انتشارات علمی.
- زمانی، کریم (۱۳۸۲) *میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی)*، تهران: نشر نی.
- زمانی، کریم (۱۳۸۶) *شرح جامع بر مثنوی*، جلد ۲، تهران: اطلاعات.
- سرشار، محمدرضا (۱۳۸۹) *انواع نقد ادبی، کانون اندیشه*، تهران: جوان.
- شولتز، دوان پی و سیدنی، آلن (۱۳۷۰) *تاریخ روانشناسی نوین*، ترجمه علی‌اکبر سیف و همکاران، تهران: رشد.
- گوهرین، سید صادق (۱۳۸۰) *فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵) *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد. نیکلسون، تهران: هرمس.
- یاوری، حورا (۱۳۹۶) *روانکاوی و ادبیات، دو متن، دو انسان، دو جهان*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۶) *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه محمد سلطانیه، تهران: جامی.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷) *زندگی‌نامه من، خاطرات، خواب‌ها، تفکرات*، تهران: پارسه.
یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۲) *مشکلات روانی انسان مدرن*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: جامی.

یونگ، کارل گوستاو، هندرسن، ژوزف (۱۳۸۳) *انسان و اسطوره‌هایش*، ترجمه حسن اکیریان، تهران: دایره.

مقالات

تلخابی، مهری، و عقدایی، تورج. (۱۳۹۵). *تفرد در آثار سعدی در پیوند با سایه، نقاب و آنیما. تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۷(۲۵)، ۹-۴۶.
حسن‌زاده، آمنه. (۱۳۸۶). *جایگاه اعداد در فرهنگ مردم ایران. فرهنگ مردم ایران*، ۴(۱۰)، ۱۶۵-۱۹۰.

حسینی، مریم. (۱۳۸۷). *نقد کهن‌الگویی غزلی از مولانا. پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ۷(۱۱)، ۹۷-۱۱۸.

شوالیه، ژان و آلن گریبان. (۱۳۸۲). *سودای سود؛ رویکردی روان‌شناختی به گنبد پنجم از هفت پیکر نظامی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۵۹(۱۸۷)، ۲۱۳-۲۳۱.
طاهری، محمد، و آقاجانی، حمید. (۱۳۹۲). *تبیین کهن‌الگوی «سفر قهرمان» بر اساس آرای یونگ و کمبل در هفت‌خوان رستم. ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ۹(۳۲)، ۱۰۲-۱۲۲.
Dor:20.1001.1.20084420.1392.9.32.6.8

عقدایی، تورج. (۱۳۹۳). *فرایند فردیت سیاوش. تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۶(۱۹)، ۷۹-۱۱۵.

References

Books

Bilsker, Richard (2018) *Jung's thought*, Trans. Hossein Payandeh, Tehran: Marvarid. [In Persian]

Goharin, Seyyed Sadegh (2010) *Dictionary of words and interpretations of Masnavi*, Tehran: Tehran University Press. [In Persian]

Jung, Carl Gustav - Henderson, Joseph (2004) *Man and his myths*, Trans. Hasan Ekirian Ch. 4, Tehran: Dairah. [In Persian]

Jung, Carl Gustav (2012) *Psychological problems of modern man*, Trans. Mahmoud Behfrozzi, Tehran: Jami. [In Persian]

Molvi, Jala l-al-Din Mohammad (2006) *Masnavi*, edited by Reynolda. Nicholson, Tehran: Hermes. [In Persian]

Sarshar, Mohammad Reza (2008) *Types of literary criticism, the center of thought*, Tehran: Jovan. [In Persian]

Shultz, Duan P. and Sidney, Alan (2010) *History of modern Psychology*, Trans. Ali-Akbar Saif and colleagues, Tehran: Roshd. [In Persian]

Snowden, Ruth (2012) *Jung, key concepts*, Tehran: Atai. [In Persian]

Snowden, Ruth (2018) *Self-study*, Trans. Nuruddin Rahmanian, Tehran: Ashian.

Zamani, Karim (2003) *The minaret of love (thematic description of the spiritual masnavi of Maulana Jalaluddin Muhammad Balkhi)*, Tehran: No publication. [In Persian]

Zamani, Karim (2006) *Comprehensive description of Masnavi*, vol. 2, Tehran: Information. [In Persian]

Zarinkoub, Abdul Hossein (1997) *Bahr Dar Kuzeh (criticism and interpretation of Masnavi stories and allegories)*, Tehran: Scientific Publications. [In Persian]

Articles

Aghdaie, T. (2014). Siavash's individualism process. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 6(19), 79-115. [In Persian]

Chevalier, Jean & Alain Gerbran. (2003). Soda profit; A psychological approach to the fifth dome of the seven military figures. *Journal of Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran*, 59(187), 213-231. [In Persian]

Hassan Zadeh, A. (2007). The place of numbers in the culture of Iranian people. *Iranian People's Culture*, 4(10), 165-190. [In Persian]

Hosseini, M. (1387). Criticism of the archetypal sonnet of Rumi. *Persian language and literature research*, 6(11), 97-118. [In Persian]

Tāheri, M., & Aghājāni, H. (2013). An analysis of archetype of hero's Journey based on Campbell's & Jung's thoughts. *Mytho-mystic Literature*, 9(32), 102-122. Dor: 20.1001.1.20084420.1392.9.32.6.8. [In Persian]

Talkhabi, M., & Aghdaee, T. (2016). Individuation in Sa'di's works and its relation with shadow, persona and anima. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 7(25), 9-46. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)

Volume 15, Number 57, Fall 2023, pp. 540-563

Date of receipt: 6/9/2022, Date of acceptance: 26/10/2022

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.1968966.2598](https://doi.org/10.30495/dk.2022.1968966.2598)

The Analysis of Jungian Individuation in the Story of “Dquqi” from Rumi’s *Masnavi Manavi*

Mina Jani¹, Dr. Toraj Aghdai², Dr. Mehri Talkhabi³, Dr. Nozhat Nouhi⁴

Abstract

Psychoanalysis is one of the most important theories which focuses on the inner and hidden meanings of the story. Currently, with the connection of literature and psychology more and more, we can find a way to discover the meaning hidden in the texts. Jung's theory of individuality reviews the realization of the archetype of the self, i.e. the balance between external and internal forces with the desire for evolution in the individual. We are going to reread a story from *Masnavi* with this perspective. Since Rumi is a mystic who has a symbolist mind and wrote the *Masnavi* in the form of a mystical work, the work is potential for archetypal criticism. Thus, the present research tries to analyze the content, symbols and archetypes to extract the correct story and by understanding them and matching with the equal symbol for them, based on Jung's theory of individuation, draw this process. The result of the research indicates that in this story, Rumi has proposed transcendence with mystical principles in reaching the process of individuality, and finally, Rumi's goal, which is to achieve perfection and self-knowledge, is in line with Jung's theory. This research has been investigated with a library-documentary method, with an analytical-descriptive approach.

Keywords: Jung, *Manavi Masnavi*, Archetype, Individuation, collective unconscious, Self.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch, Islamic Azad University, Zanzan, Iran. Minajani1497@gmail.com

² . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch, Islamic Azad University, Zanzan, Iran. (Corresponding Author) dr.aghdaie@gmail.com

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch, Islamic Azad University, Zanzan, Iran. Mehri.talkhabi@gamil.com

⁴ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch, Islamic Azad University, Zanzan, Iran. Noohi-Nozhat @ yahoo.com